



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۷ دی ۱۳۹۱

مصادف با: ۴ ربیع الاول ۱۴۳۴

جلسه: ۵۵

موضوع کلی: وضع

موضوع جزئی: معانی حرفیه - بررسی مسلک دوم (اشکال اول)

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

مسلک دوم؛ یعنی مسلک مرحوم آخوند درباره معنای حرفی ذکر شد. ملخص این مسلک این است که معنای اسماء و حروف یکی است، یعنی در هر دو موضوع له عام یا به تعبیر دیگر کلی طبیعی است و مستعمل فیه هم در هر دو عام است لکن یک فرقی بین معنای حرفی و معنای اسمی وجود دارد که آن هم به لحاظ آلیت و استقلالیت مربوط می شود که لحاظ در معنای حرفی آلی است ولی در معنای اسمی استقلالیت است؛ به عبارت دیگر فرق بین معنای اسمی و معنای حرفی در واقع مانند فرق بین جوهر و عرض است، عرض در وجود خارجی متقوم به غیر است مثلاً اگر سفیدی بخواهد تحقق پیدا کند باید چیزی باشد که بر آن عارض شود ولی جسمیت محتاج به موضوعی نیست، در ما نحن فیه هم مطلب از همین قرار است، یعنی معنای حرفی متقوم به یک معنای دیگر است. معنای حرفی همان مفهوم کلی است که در معنای اسمی هم وجود دارد ولی به عنوان حالت و آلت برای غیر لحاظ می شود مثل نیاز و تقوم عرض به جوهر، پس معنای حرفی متقوم به معنای دیگر است ولی معنای اسمی متقوم به یک معنای دیگر نیست و این همان لحاظ آلیت و استقلالیت است.

بررسی کلام محقق خراسانی (مسلک دوم):

همان طور که اشاره شد کلام مرحوم آخوند دو بخش دارد؛ یک بخش کلام ایشان اشکالی است که به مشهور ایراد کرده اند و بخش دیگر تبیین نظریه مختار خودشان است. ما نسبت به هر دو بخش کلام ایشان تأملاتی داریم.

بررسی بخش اول (اشکال به مشهور):

ایشان در بخش اول کلام خود به مشهور اشکال کرده که ملخص اشکال ایشان به مشهور این بود که مشهور که می گویند موضوع له در حروف خاص است، این خاص به معنای جزئی است و از آنجا که جزئیت مساوق با وجود است و وجود هم یا ذهنی است و یا خارجی پس موضوع له حروف یا باید یک موجود ذهنی باشد و یا یک موجود خارجی و هر کدام از این دو که باشد مبتلی به اشکال است. اساس این اشکال مرحوم آخوند بر یک مقدماتی استوار است که آن مقدمات باید مورد بررسی قرار گیرد.

ایشان در بخش اول کلام خود؛ یعنی اشکال به مشهور به یک مقدمه استناد کرده است و آن قاعده «الشیء ما لم یتشخص لم یوجد» است که در چند جای کفایه به این قاعده استناد کرده است. برای اینکه معلوم شود اشکال سخن مرحوم آخوند کجا است باید یک اشاره اجمالی به آراء و انظاری که در مورد نسبت وجود و تشخص مطرح شده داشته باشیم. دو اصطلاح وجود و تشخص در علوم معقول (حکمت و فلسفه) مطرح است که نظریات مختلفی درباره آن بیان شده است.

چهار نظریه پیرامون نسبت وجود و تشخص مطرح شده است:

نظریه اول: قول مختار از محققین از حکماء و فلاسفه مثل فارابی و ملا صدرا است که تشخص و وجود مفهوماً مختلفند ولی مصداقاً یک چیزند، تشخص مفهوماً یک معنی دارد و وجود یک معنای دیگری دارد اما در خارج یک چیزند، یعنی مثلاً هم می‌توان گفت زید، تشخص دارد و هم می‌تواند گفت زید، موجود شده است و زید مصداق خارجی تشخص و وجود است گرچه تشخص و وجود دو معنای متفاوت دارند که منظور از وجود هستی و منظور از تشخص تعیناتی است که فرد پیدا می‌کند. طبق این نظریه، تشخص به وجود است.

نظریه دوم: این که تشخص قبل از وجود است، چون اگر این گونه نباشد لازمه‌اش آن است که وجود بر یک شیء مبهم عارض شود و به یک شیء مبهم تعلق بگیرد.

نظریه سوم: این که وجود قبل از تشخص است، یعنی ابتدائاً باید چیزی موجود شود و سپس تشخص پیدا کند.

نظریه چهارم: این که تشخص و وجود مفهوماً و مصداقاً مختلفند.

قاعده «الشیء ما لم یتشخص لم یوجد» در واقع همان نظریه دوم است که تشخص قبل از وجود است و شیء تا تشخص پیدا نکند موجود نمی‌شود.

اشکال این است که آنچه را که مرحوم آخوند بر این قاعده مبتنی کرده با مفاد این قاعده متفاوت است، مرحوم آخوند از این قاعده یک استفاده‌ای کرده که این استفاده، صحیح نیست، چون ایشان می‌گویند مشهور که معتقدند موضوع‌له در حروف خاص است، یعنی جزئی و متشخص است و تشخص هم مساوق با وجود است چه وجود ذهنی چه وجود خارجی و هر کدام که باشد محل اشکال است. پس بر طبق این قاعده، تشخص قبل از وجود است اما آنچه را که مرحوم آخوند بر این قاعده مبتنی کرده غیر از نظریه دوم است، چون ایشان می‌گویند تشخص مساوق با وجود است، یعنی همین که شیء تشخص پیدا می‌کند موجود می‌شود و نیازی نیست که تشخص قبل از وجود باشد، لذا اصل ابتناء کلام مرحوم آخوند بر قاعده «الشیء ما لم یتشخص لم یوجد» درست نیست. این در واقع به بخش اول کلام مرحوم آخوند برمی‌گردد. غیر از این نکته که عرض شد در تبیین سخن مشهور که موضوع‌له در حروف خاص است، اینجا مطالبی وجود دارد که انشاء الله در هنگام بیان نظر مختار به آن اشاره خواهیم کرد.

بررسی بخش دوم (مختار آخوند):

اما بخش دوم کلام مرحوم آخوند که بیان نظر مختار خودشان بود هم مورد اشکال واقع شده، ایشان در این بخش ادعا کردند که معنای اسماء و حروف یکی است و موضوع له در هر دو عام و کلی است و تنها تفاوت بین آنها در لحاظ آلی و استقلالی است و این لحاظ در خود معنای موضوع له هیچ مدخلیتی ندارد، اشکال و پاسخی هم ایشان در آخر کلام خود ذکر کردند که در جلسه گذشته به آن اشاره کردیم و احتمالاتی هم که در پاسخ ایشان وجود داشت مطرح شد. حال بحث در اصل این ادعا است که آیا واقعاً بین معنای اسمی و معنای حرفی هیچ تفاوتی نیست و تنها تفاوت در لحاظ آلیت و استقلالیست است؟ این ادعا مورد اشکال بزرگان واقع شده که ما به چند اشکال از مهم‌ترین اشکالاتی که به اصل ادعای مرحوم آخوند وارد شده اشاره می‌کنیم تا ببینیم آیا این مسلک قابل قبول است یا خیر؟

اشکال اول:

اولین اشکال از طرف محقق اصفهانی مطرح شده است، البته این اشکال در واقع توسط محقق اصفهانی به عنوان دلیل بر نظریه خودش اقامه شده ولی در واقع اشکال به مرحوم آخوند است. محقق اصفهانی می‌فرماید: اگر اسم و حرف ذاتاً و معنی یکی باشند و هیچ فرقی بین آنها نباشد و تفاوت بین آنها تنها به لحاظ آلیت و استقلالیست باشد یک تالی فاسدی دارد که نمی‌توان به آن ملتزم شد، لازمه اتحاد معنای حرفی و اسمی این است که باید یک چیز در خارج به دو نحو وجود، موجود شود در حالی که قطعاً چنین چیزی ممکن نیست.

توضیح مطلب: مرحوم آخوند معتقد است معنای اسمی و حرفی یکی است و فرق بین معنای اسمی و حرفی فقط در لحاظ است، یعنی یک معنی به لحاظ آلی معنای حرفی است و همان معنی به لحاظ استقلالی معنای اسمی است. حال چون پای لحاظ به میان می‌آید و لحاظ هم همان وجود ذهنی است، اگر یک معنی دارای دو لحاظ بود؛ معنایش این است که دارای دو وجود ذهنی است، طبق نظر مرحوم آخوند که معنی در اسماء و حروف ذاتاً و حقیقتاً یکی هستند لکن دو نحوه لحاظ دارند، پس در واقع باید این معنای واحد دو نحوه وجود ذهنی پیدا کند که یکی وجود ذهنی آلی است و دیگری وجود ذهنی استقلالی، حال اشکال این است که اگر یک ماهیتی دو وجود ذهنی داشت باید دو نحوه وجود خارجی هم داشته باشد؛ یکی استقلالی و دیگری آلی در حالی که قطعاً دو نحوه وجود خارجی باطل است. ما یقین داریم معنای حرفی مثل انحاء نسب و روابط، فقط به یک نحو در خارج موجودند و آن هم وجود آلی و غیر استقلالی است، یعنی اصلاً معقول نیست معنای حرفی و نسب، به وجود نفسی و استقلالی در خارج موجود شود، چون مستلزم تسلسل است.

پس ادعا این است که اگر بخواهد معنای حرفی در خارج به وجود استقلالی موجود شود امکان ندارد، فرض کنید یک معنای حرفی داریم و این معنای حرفی، وجود استقلالی دارد پس در ترکیب و جملات نیازمند یک معنای ربطی دیگری هستیم که موجب رابطه بین این دو شود مثلاً کسی بگوید: «سرت من البصرة الی الکوفه» که سیر یک معنای اسمی است و در خارج به وجود استقلالی موجود می‌شود و بصره هم یک معنای مستقل دارد، حال اگر «من» هم بخواهد یک

معنای مستقل و یک وجود استقلالی داشته باشد نیازمند یک معنای حرفی دیگر است تا بین «مِن» و معنای سیر رابطه ایجاد کند و الا ثبوت چیزی برای چیزی واقع نمی‌شود بلکه اینها (سیر، مَن و بصره) سه شیء مستقل در کنار هم هستند مثل اینکه گفته شود «سرت، الکوفه، الشجر»، پس اگر برای «مِن» معنای استقلالی قائل باشیم مثل این است که گفته باشیم «سرت، الشجر، الکوفه» که ربطی بین آنها وجود ندارد لذا نیازمند به یک معنای ربطی دیگری هستیم تا این رابطه ایجاد شود و همین طور اگر خود آن معنای حرفی رابط هم وجود مستقلی داشته باشد باز نیازمند یک معنای ربطی دیگری هستیم که این رابطه را ایجاد کند، چون دو موجود در خارج نیازمند یک رابطه واقعی بین یکدیگرند. پس اساساً معقول نیست نسبت‌ها و روابط، در خارج به وجود استقلالی موجود شوند، حال اگر تحقق دو وجود خارجی برای معنای حرفی و برای نسب معقول نبود پس دو نحوه وجود خارجی برای حروف هم باطل است، یعنی نمی‌شود اسماء و حروف دارای معنای واحدی باشند.

پس اساس اشکال محقق اصفهانی این شد که اگر معنای حرفی و معنای اسمی یکی باشند و فرق بین آنها در لحاظ باشد لازم می‌آید یک ماهیت که در ذهن دو وجود ذهنی دارد در خارج هم دو وجود خارجی داشته باشد در حالی که قطعاً چنین چیزی باطل است پس معلوم می‌شود در ذهن هم یک معنی ندارند.^۱

بررسی اشکال اول:

به نظر می‌رسد این اشکال وارد نیست چون اساس استدلال ایشان به صورت یک قیاس استثنائی است، چون می‌گوید: اگر اسم و حرف معنی یکی باشند و فرق آنها فقط به لحاظ باشد پس باید طبیعی معنای واحد که در ذهن به دو نحو موجود است در خارج هم به دو نحو موجود باشد لکن این تالی (دو نحوه وجود خارجی) باطل است در نتیجه مقدم (متحد المعنی بودن اسم و حرف) هم باطل است. در هر قیاس استثنائی مثل قیاس اقتراعی هم باید مقدمه اول ثابت شود و هم مقدمه دوم، در مقدمه اول آنچه باید ثابت شود ملازمه بین مقدم و تالی است و در مقدمه دوم هم باید بطلان تالی ثابت شود تا نتیجه حاصل شود. در استدلال محقق اصفهانی مقدمه دوم مشکلی ندارد یعنی معنی در خارج به دو وجود خارجی موجود نیست لذا بطلان تالی واضح و روشن است ولی اشکال در مقدمه اول یعنی ملازمه بین مقدم و تالی است، اینکه ایشان می‌گویند اگر اسم و حرف متحد المعنی باشند پس باید دو وجود خارجی پیدا شود اشکال دارد، چون این گونه نیست که اگر یک ماهیت دارای دو نحوه وجود ذهنی بود لزوماً دو نحوه وجود خارجی هم داشته باشد و هیچ ملازمه‌ای بین اینها وجود ندارد چون موارد نقض بسیاری دارد و چیزهای زیادی هستند که در ذهن دو وجود ذهنی دارند اما در خارج دو وجود خارجی ندارند مثلاً عرض مثل سفیدی یک مفهوم ذهنی است که هم می‌تواند قائم به غیر تصور شود و هم قائم به نفس، یعنی هم می‌توان سفیدی را به عنوان چیزی که قائم به چیز دیگر است و با لحاظ قیام للغير تصور کرد و هم می‌توان آن را از این خصوصیت قیام للغير تجرید و فی نفسه آن را تصور کرد، حال اگر عرض

۱. نهاية الدراية، ج ۱، ص ۵۱ و ۵۲.

قابل لحاظ به دو نحو بود معنایش این نیست که در خارج هم باید دو نحو وجود خارجی داشته باشد یا مثلاً یک ماهیت کلی مثل مفهوم انسان گاهی به عنوان یک مفهوم قابل صدق بر کثیرین لحاظ می‌شود و گاهی به عنوان یک مفهوم غیر قابل صدق بر کثیرین لحاظ می‌شود، پس لحاظ این ماهیت کلی در ذهن به هر دو نحو ممکن است اما اگر مفهوم انسان به دو نحو قابل لحاظ باشد معنایش این نیست که این مفهوم در خارج هم باید به دو نحو از وجود خارجی تحقق پیدا کند لذا ملازمه‌ای را که محقق اصفهانی در مقدمه اول قیاس استثنائی خود ذکر کردند تمام نیست لذا اشکال اول به مرحوم آخوند که توسط محقق اصفهانی وارد شده صحیح نیست.

«والحمد لله رب العالمین»